



پاسخ به شبهات موحد بودن اجداد پیامبر

۱۳۹۷

آخرین ویرایش در سال ۱۴۰۰

اجماع تمام علمای شیعه مبنی بر موحد بودن اجداد پیامبر است و در بین اهل تسنن هم اختلاف است. در این متن می‌خواهیم این مهم را از منظر شیعه بررسی و به شبهات مربوطه پاسخ بدهیم.

الف) دلایل عقلی:

علامه حلی [از بزرگترین علمای جهان اسلام] میگوید

امامیه بر آنند که پیامبر از سلاله پاک و نسل مطهر است و در میان پدران او از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله هیچ کس مشرک نبوده است. امیر المؤمنین میفرماید:

پس آنان را در بهترین ودیعت جای به امانت سپرد و در نیکوترین قرارگاه مستقر کرد. از پستی به پشت دیگرش داد، همگی بزرگوار و زهدانهایی پاک و بی عیب و عار. چون یکی از آنان درگذشت، دیگری برای حمایت از دین برخاست و جانشین او گشت، تا آنکه تشریف و بزرگواری از سوی خدای باری به محمد رسید و او را از بهترین خاندان و گرامیترین دودمان برکشید. از درختی که پیامبران خود را از آن جدا کرد و امینان خویش را برگزید و بیرون آورد فرزندان او بهترین فرزندانند و خاندانش نیکوترین خاندان و دودمان او بهترین دودمان (نهج البلاغه، خطبه ۱۱، ترجمه دکتر شهیدی)!

شیخ طوسی میگوید:

نزد اصحاب ما به اثبات رسیده و در میان آنان (اجداد پیامبر) کافر وجود نداشته است. و دلیل آنان در این مسئله اجماع فرقه بر حق است. و در جای خود به اثبات رسید که اجماع آنان به جهت دخول معصوم در بین آنها حجّت است. و در این مسئله اختلافی بین امامیه نیست!

به یقین پیامبری که خاتم الأنبیا و معصوم است به علاوه سیزده معصوم پس از او، نمیتوانند از صلب و اجدادی باشند که طاهر و موحد نبوده و لعنت خداوند بر آنها است. تمام مشرکین چه آنهایی که قبل از پیامبر بوده اند و چه بعد از آن، در قرآن مورد لعنت خداوند قرار دارند؛ گواه آن این دو آیه است که خداوند تمام کافرانی را که با کفر از دنیا رفتند را لعنت کرده است و شرک را گناهی نابخشودنی می شمارد:

إِنَّ الدِّينَ كَفْرًا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۶۱) سوره البقره

کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود.

۱. نهج الحق و کشف الصدق، صفحه ۱۶۱.

۲. الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد، صفحه ۲۱۷.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (۴۸) سوره نساء

خداوند [هرگز] شرک را نمی بخشد و کم-تر از آن را برای هر کسی که بخواهد می-بخشد و آن کس که برای خدا شریکی قرار دهد مرتکب بزرگ-ترین گناه شده است.

پس به یقین اگر اجداد پیامبر موحد نباشند لعنت خداوند و ملائکه بر آنها خواهد بود و طاهر از دنیا نخواهند رفت چرا که پلیدی بزرگ یعنی شرک همراه آنان خواهد بود. بت پرستان نیز از جمله مشرکین اند که قرآن به کرات آنان را مشرک خوانده است.

در نتیجه از نظر عقلانی باید اجداد پیامبر همگی تا حضرت آدم (علیه السلام) موحد باشند.

ب) دلایل نقلی و رد شبهات:

ممکن است بگویید که همه اعراب جاهلی به جز آنهایی که دین داشتند همانند مندانان و مسیحیان و یهودیان، بقیه بت پرست بودند. اما این کاملاً اشتباه است بلکه در همان زمان قبل از پیامبر نیز کسانی بودند که پیرو هیچ یک از این ادیان نبوده ولی خدای یکتا را می پرستیدند و از بت ها بیزار بودند. برای نمونه:

و «قریش» به نوعی خاص «عزی» را تعظیم می کردند، و از اینروست که «زید» پسر «عمرو» پسر «نفیل» که در روزگار جاهلی به خدا پرستی گرویده و پرستش «عزی» و دیگر بتان را ترک گفته بود میگوید:

ترکت اللات و العزی جمیعا کذلک یفعل الجلد الصبور

فلا العزی اذین و لا ابنتیها و لا صنمی بنی غنم ازور

و لا هبلا ازور و کان ربا لنا فی الدهر إذ حلمی صغیر

در پاورقی کتاب، مترجم، ترجمه این سه بیت را این چنین می آورد:

لات و عزی این هر دو را وا گذاشتم، و چنین کند مرد دلاور و شکیبا.

پس نه به عزی می گروم، و نه به دو دخترش، و نه دو بت بنی غنم را زیارت می کنم.

و نه هبل را که روزگاری پروردگار ما بود، آن هنگام که عقلی اندک داشتم.^۲

پس آنچه که مسلم است این است که موحد بودن چیز تازه ای نبوده است و قطعا یکتاپرستان دیگری هم در میان اعراب جاهلی بودند.

البته هشام بن محمد در الأضنام در قسمت مربوط به بت عزی، پیامبر را نیز بت پرست دانسته و از قول پیامبر نقل میکند که گفته است زمانی که پیرو آیین اجداد خویش بوده است برای عزی گوسفند برده است. اما چند ایراد مهم به این گفته وارد است:

۱: این گفته نغض صریح عصمت ائمه (علیه السلام) است، چرا که لازمه عصمت این است که ائمه در هیچ زمانی گناه نکرده باشند و بت پرستی در آن زمان نیز گناه محسوب میشده است و مسلم است که فرق بین معصوم با انسان عادی این است که خداوند اراده کرده او را از هر پلیدی پاک گرداند تا هیچ

گناهی در هیچ زمانی مرتکب نشود. کسی که بنا است شفاعت بقیه را بکند چطور ممکن است خود مرتکب شرک که از بدترین و بزرگترین گناهان است شده باشد؟.

۲: چطور ممکن است کسی چون عمرو بن زید که نه معصوم بوده و نه قرار بوده است که پیامبر باشد جهل بت پرستی را بفهمد و قبل از ظهور اسلام از آن دست بکشد اما پیامبر اسلام با این عظمت و حکمت نه؟.

۳: چرا پیامبر که قبل از مبعوث شدن بت پرست بوده است به جای کعبه که بت خانه بود، در غار حرا به عبادت می پرداخت؟. اعراب جاهلی بت ها را وسیله خود برای نزدیک تر شدن به الله میدانستند (به عنوان نمونه آیه ۳ سوره زمر) حال این پیامبر که پیرو آیین اجدا خویش بوده است چرا برای عبادت و تقرب به خداوند بتها را رها کرده و به غار پناه برده بود؟.

از دلایلی که مبنی بر موحد بودن اجداد پیامبر است تفسیر باطنی این آیه از قرآن کریم و روایاتی مربوط به این آیه میباشد:

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۸) وَتَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ (۲۱۹) إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۲۰) سوره الشعراء

هم او که تو را هنگامی که [برای عبادت] می ایستی، می بیند، (۲۱۸) و گردش و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (۲۱۹) یقیناً او شنوا و داناست. (۲۲۰)

در تفسیر نمونه یکی از قولهایی که در تفسیر این آیه است، اینگونه بیان میشود:

دیگر اینکه منظور، نقل و انتقال رسول خدا ص در صلب پیامبران از آدم تا عبد الله همه تحت نظر لطف پروردگار صورت گرفته، یعنی هنگامی که نطفه پاک تو از پیامبر موحد و ساجدی به پیامبر دیگری منتقل می شد، خدا از همه آگاه بود.

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر (ع) در تفسیر جمله «وَتَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» چنین آمده است:

فی اصلاب النبین صلوات الله علیهم یعنی در صلب پیامبران که درود خدا بر آنها باد. [تفسیر نور ثقلین جلد ۴ صفحه ۶۹]

و در تفسیر "مجمع البیان" در توضیح همین جمله از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) چنین آمده است:

فی اصلاّب النبیین نبی بعد نبی، حتی اخرجہ من صلب ایہ عن نکاح غیر سفاح من لدن آدم: یعنی « در صلب پیامبران قرار داشت، پیامبری بعد از پیامبر دیگر، تا اینکه خداوند او را از صلب پدرش از ازدواجی پاک، و دور از هر گونه ناپاکی از زمان آدم به بعد، بیرون فرستاد. » [مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث] البته قطع نظر از آیات فوق و تفسیر آن دلائلی در دست داریم که نشان می دهد پدر و اجداد پیامبران خدا هرگز مشرک نبودند و در محیطی پاک از آلودگیهای شرک و بی عفتی تولد یافتند یافتند (برای توضیح بیشتر به جلد ۵ تفسیر نمونه صفحه ۳۰۵ ذیل آیه ۷۴ سوره انعام مراجعه فرمائید) ولی تفسیرهای فوق جزء بطون آیه است.^۴

یکی از ایراداتی که مخالفان میگیرند این است که در قرآن، از مشرک و بت پرست بوده است و حضرت ابراهیم (علیه السلام) او را با لفظ آب (این کلمه معانی متعددی دارد اما بیشتر مواقع معنایش پدر است) میخواند، این ایراد اما در تفسیر نمونه کاملاً پاسخ داده میشود:

کلمه "اب" در لغت عرب غالباً بر پدر اطلاق می شود و چنان که خواهیم دید، گاهی بر جد مادری و عمو و همچنین مربی و معلم و کسانی که برای ترتیب انسان به نوعی زحمت کشیده اند نیز گفته شده است، ولی شک نیست که به هنگام اطلاق این کلمه اگر قرینه ای در کار نباشد قبل از هر چیز "پدر" بنظر می آید.

اکنون این سؤال پیش می آید که آیا براستی آیه بالا می گوید: آن مرد بت پرست (آزر) پدر ابراهیم بوده است؟ و آیا یک فرد بت پرست و بت ساز می تواند پدر یک پیامبر اولوالعزم بوده باشد؟ و آیا وراثت در روحيات انسان اثر نامطلوبی در فرزند نخواهد گذارد؟ جمعی از مفسران سنی به سؤال اول پاسخ مثبت گفته و آزر را پدر واقعی ابراهیم می دانند، در حالی که تمام مفسران و دانشمندان شیعه معتقدند آزر پدر ابراهیم نبود، بعضی او را پدر مادر و بسیاری او را عموی ابراهیم دانسته اند.

قرائنی که نظر دانشمندان شیعه را تایید می کند چند چیز است:

۱: در هیچیک از منابع تاریخی اسم پدر ابراهیم، "آزر" شمرده نشده است، بلکه همه "تارخ" نوشته اند، در کتب عهدین نیز همین نام آمده است، جالب اینکه افرادی که اصرار دارند پدر ابراهیم آزر بوده در

اینجا به توجیهاتی دست زده اند که به هیچ وجه قابل قبول نیست از جمله اینکه اسم پدر ابراهیم تاریخ، و لقبش آزر بوده! در حالی که این لقب نیز در منابع تاریخی ذکر نشده است.

و یا اینکه آزر بتی بوده که پدر ابراهیم او را پرستش می کرده است در حالی که این احتمال با ظاهر آیه فوق که می گوید پدرش آزر بود به هیچ وجه سازگار نیست، مگر اینکه جمله یا کلمه ای در تقدیر بگیریم که آن هم بر خلاف ظاهر است. [برای نمونه، در ترجمه الأَصْنَام و در ابتدای بخش تکلمه آن، که نوشته خود هشام بن محمد نیست (صفحه ۱۶۱)، از بتی به نام آزر حرف زده شده است که پدر حضرت ابراهیم (علیه السلام) (تاریخ) پرده دار آن بوده است اما هیچ سندی برای این گفته که پدر حضرت ابراهیم پرده دار آن بوده است، ذکر نمیشود؛ متن آن این است:

ازر: بتی بود که تاریخ پدر ابراهیم، بنا بر آنچه که برخی مفسران گفته اند، پرده دارش بود. و از «مجاهد» در تفسیر قول خدای تعالی: *أَذْرَ أَتَّخَذَ أَصْنَامًا* ع: ۷۴ روایت شده است که گفت: آزر پدر ابراهیم نبود، بلکه بتی بود... (تاج العروس) [آنچه که بر می آید این است که منابع تاریخی نام پدر حضرت ابراهیم (علیه السلام) را تاریخ ذکر کرده اند و نه ازر]

قرآن مجید می گوید: مسلمانان حق ندارند برای مشرکان استغفار کنند اگر چه بستگان و نزدیکان آنها بوده باشند، سپس برای اینکه کسی استغفار ابراهیم را در باره آزر دستاویز قرار ندهد چنین می گوید: *وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّتْهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ* (۱۱۴) سوره توبه: استغفار ابراهیم برای پدرش (آزر) فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (آنجا که گفت: *سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي* - مریم آیه ۴۷ یعنی: "بزودی برای تو استغفار خواهم کرد" به امید اینکه با این وعده دلگرم شود و از بت پرستی برگردد) اما هنگامی که او را در راه بت پرستی مصمم و لجوج دید دست از استغفار درباره او برداشت.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که ابراهیم بعد از مایوس شدن از آزر دیگر هیچگاه برای او طلب آمرزش نکرد و شایسته هم نبود چنین کند، و تمام قرائن نشان می دهد این جریان در دوران جوانی ابراهیم و زمانی بود که در شهر بابل می زیست و با بت پرستان مبارزه داشت.

ولی آیات دیگر قرآن نشان می دهد که ابراهیم در اواخر عمر خود و پس از پایان بنای کعبه برای پدرش از خداوند طلب آمرزش کرد (البته در این آیات چنان که خواهد آمد از پدر تعبیر به "اب" نشده بلکه تعبیر به والد که صریحا مفهوم پدر را می رساند، شده است).

آنجا که می فرماید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ... رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ [سوره ابراهیم آیات ۳۹ و ۴۱] " حمد و سپاس برای خدایی است که در پیری به من اسماعیل و اسحاق را بخشیده پروردگار من دعا را اجابت می کند، پروردگارا! من و پدر و مادرم و مؤمنین را در روز رستاخیز بیامرزد "

از انضمام این آیه به آیه سوره توبه که مسلمانان را از استغفار برای مشرکان بر حذر می دارد و ابراهیم را از انجام چنین کاری جز برای یک مدت محدود آن هم برای یک هدف مقدس، برکنار می شمرد، به خوبی استفاده می شود که منظور از "اب" در آیه مورد بحث، پدر نیست، بلکه عمویا پدر مادر و یا مانند آن است و به تعبیر دیگر "والد" در بیان معنی پدر صراحت دارد، در حالی که "اب" صراحت ندارد.

در آیات قرآن کلمه "اب" نیز در مورد عمو به کار رفته است مانند آیه ۱۳۳ سوره بقره: أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ:

" فرزندان یعقوب به او گفتند ما خداوند تو و خداوند پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یگانه را می پرستیم " و این را می دانیم که اسماعیل عموی یعقوب بود نه پدر او.

۳- از روایات مختلف اسلامی نیز می توان این موضوع را استفاده کرد زیرا در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است:

لم يزل ينقلني الله من اصلاّب الطاهرين الى ارحام المطهرات حتى اخرجني في عالمكم هذا لم يدنسني بدنس الجاهليه: " همواره خداوند مرا از صلب پدران پاک به رحم مادران پاک منتقل می ساخت، و هرگز مرا به آلودگیهای دوران جاهلیت آلوده نساخت ". [از پاورقی تفسیر نمونه: این روایت را بسیاری از مفسران شیعه و اهل تسنن مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان و نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن و فخر رازی در تفسیر کبیر و آلوسی در تفسیر روح المعانی نقل کرده اند.]

شک نیست که روشنترین آلودگی دوران جاهلیت شرک و بت پرستی است، و کسانی که آن را منحصر به آلودگی زنا دانسته اند، هیچ دلیلی بر گفته خود ندارند، بخصوص اینکه قرآن می گوید: إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ: " مشرکان آلوده و ناپاکند [سوره توبه آیه ۲۸] ".

طبری که از دانشمندان اهل سنت است در تفسیر خود "جامع البیان" از مفسر معروف "مجاهد" نقل می کند که او صریحا می گوید: آزر پدر ابراهیم نبود. [جامع البیان جلد هفتم صفحه ۱۵۸]

آلوسی مفسر دیگر اهل تسنن در تفسیر روح المعانی در ذیل همین آیه می گوید: آنها که می گویند: اعتقاد به اینکه آزر پدر ابراهیم نبود مخصوص شیعه هست، از کم اطلاعی آنها است زیرا بسیاری از دانشمندان معتقدند که آزر اسم عمومی ابراهیم بود [تفسیر روح المعانی جلد هفتم صفحه ۱۶۹].

«سیوطی» دانشمند معروف سنی در کتاب مسالک الحنفاء از فخر رازی در کتاب "اسرار التنزیل" نقل می کند که پدر و مادر و اجداد پیامبر اسلام (ص) هیچگاه مشرک نبودند و به حدیثی که در بالا از پیامبر (ص) نقل کردیم استدلال نموده است، سپس خود سیوطی اضافه می کند که ما می توانیم این حقیقت را با توجه به دو دسته از روایات اسلامی اثبات کنیم نخست روایاتی که می گوید:

پدران و اجداد پیامبر تا آدم هر کدام بهترین فرد زمان خود بوده اند (این احادیث را از "صحیح بخاری" و "دلائل النبوه" بیهقی و مانند آن نقل نموده است).

و روایاتی که می گوید: در هر عصر و زمانی افراد موحد و خداپرست وجود داشته است با ضمیمه کردن این دو دسته روایات ثابت می شود اجداد پیامبر (ص) از جمله (پدر ابراهیم) حتما موحد بوده اند. [مسالک الحنفاء صفحه ۱۷ (بنا بنقل پاورقی بحار الانوار طبع جدید جلد ۱۵ صفحه ۱۱۸ به بعد)]

با توجه به آنچه گفته شد معلوم می شود که تفسیر فوق برای آیه مورد بحث تفسیری است بر اساس قرائن روشنی از خود قرآن و روایات مختلف اسلامی نه تفسیر به رای آن چنان که بعضی از متعصبین اهل سنت همانند نویسنده "المنار" گفته است.^۵

از دیگر ایرادات این است که میگویند چرا نام یکی از فرزندان قصی بن کلاب (پدر پدر بزرگ پدر بزرگ پیامبر) عبد العزی و نام دیگری عبد مناف است؟، و اما پاسخ:

الف - عبد مناف

مناف از نامهای خداوند نیز میتواند باشد:

مناف از نظر لغوی از مرتفع و بلند شدن می آید و در اصطلاح، مناف یعنی جایگاه بزرگی و بلند مرتبگی، البته معانی دیگری که مشابه اینان است نیز میدهد. لذا مناف، از نامهای الله نیز میتواند خوانده شوند.

عبد مناف را بنده ی بلند مرتبه معنی میشود. از نظر لغوی ریشه مناف طبق فرهنگ المعجم الوسیط «نوف» است و حال معنای مناف و نوف:

الْمَنَاف: گویند: (جَبَلِ عَالِي الْمَنَاف): کوه بلند و مرتفع و سر به فلک کشیده.

نوف: (نَافٌ يَنُوفُ نَوْفًا) الشیء: آن چیز بلند و مرتفع شد (نافت) الضبع: گفتار حمله کرد (ناف) علیه: مشرف بر آن شد (ناف) الرضيع الثدي و نحوه: کودک شیرخوار پستان و امثال آن را مکید.

مناف اسم یکی از بتهای اعراب جاهلی بوده است، اما عبد مناف به هیچ عنوان به «بنده بت» معنی نمیشود. زیرا:

در زبان عربی وقتی که کلمه ی عبد به همراه کلمه ای دیگر می آید دو حالت معنا میشود:

۱: به معنی این که صاحب اسم بنده کلمه بعد از عبد است: عبد الکریم = بنده کریم.

۲: کلمه بعد از عبد، صفت صاحب اسم میشود: عبد کریم = بنده ای که کریم است.

حال به نظر شما عبد مناف کدام یک از این معانی را میدهد؟ خوب دقت کنید، مورد اول با مورد دوم یک تفاوت دارد و آن در وجود «ال» برای کلمه بعد از عبد است. بله، در حقیقت وقتی ال می آید یعنی آن کلمه به یک شخص یا چیز مورد نظری اشاره میکند اما وقتی ال نیست این یعنی به هیچ عنوان نمیتواند بر کسی یا چیزی دلالت داشته باشد، پس عبد مناف میشود: بنده ای که مناف است.

«ال» بر چند نوع است، که درباره اسم، ال تعریف که عهد ذهنی باشد میتواند صدق کند و آن یعنی اسم دارای «ال» در ذهن مخاطب حاضر باشد و مخاطب نسبت به آن حضور ذهن داشته باشد. برای همین است که مناف بدون ال نمیتواند دلالتی بر بت داشته باشد.

ب- عبد العزی:

درباره این عبد العزی هیچ اثری در تاریخ نیست. فقط درباره پدرش و برادرش در تاریخ میتوانیم ببینیم، البته علاوه بر دلایلی که بر موحد بودن اجداد پیامبر ذکر کردیم، باید بگوییم که قصی در تاریخ موحد خوانده شده است:

قصی پدر عبد العزی به پروردگار یکتا ایمان داشت و از عبادت لات و عزی و دیگر بتها خودداری می کرد و مردم عرب را از پرستش غیر خدا باز می داشت.^۶

۶. فرهنگ المعجم الوسیط، ذیل کلمه مناف.

۷. الملل و النحل، جلد دوم، صفحه ۲۴۸.

حال چرا باید یک موحد نام عبد العزی را بر فرزند خود بگذارد؟ پاسخ این سؤال این است که در میان اعراب همیشه نامها را پدران بر فرزندان خود نمی گذاشتند و درباره عبد العزی علاوه این مسئله، میتواند این نام را خود انتخاب کرده باشد (که احتمالاً موحد نیز نبوده است). هیچ سندی در تاریخ نیست که قصی این نام را بر او گذاشته باشد و اصلاً حتی هیچ سندی هم نیست که از بچگی این فرد را با این نام میخواندند. همان طور که گفتیم در تاریخ اثری از این فرد نیست و فقط در این حد میدانیم که نام یکی از فرزندان قصی بن کلاب، عبد العزی بوده است، همین. بنابراین این اسم بیانگر هیچ چیز نمیتواند باشد.

از دیگر ایرادات این است که چرا نام یکی از فرزندان عبد المطلب (پدر بزرگ پیامبر) عبد العزی است؟ و اما پاسخ این ایراد:

درباره یکی از فرزندان عبد المطلب که در قرآن با نام ابولهب آمده است برخی میگویند ابولهب کنیه اش بوده و اسم او عبد العزی بوده است. اما آنچه که است این است که هم در قرآن و هم در برخی متنها دیگر او با نام ابولهب خوانده شده است و اثری از نام عبد العزی برای او نیست. برخی میگویند به خاطر این واقعه نام او را عبد العزی گذاشته اند که البته دور از ذهن هم نیست:

و این امر بسی بر «قریش» دشوار آمد، چنان که ابو اُحیحہ (و او «سعد» پسر «عاص» پسر «أمیه» پسر «عبد شمس» پسر «عبد مناف» است) چون به بیماری مرگ دچار شد، و «ابو لهب» از او عیادت کرد، می گریست. «ابو لهب» پرسید: «ای ابو اُحیحہ چه چیز ترا می گریاند؟ آیا از مرگ گریه می کنی و حال آنکه چاره ای از آن نیست؟» گفت: «نه، بلکه از آن بیم دارم که «عزی» بعد از من پرستیده نشود.» «ابو لهب» گفت: «به خدای سوگند «عزی» در زمان حیات تو نیز برای خاطر تو پرستش نشده است، و پس از مرگ تو هم پرستش او بعلت مرگ تو ترک نخواهد شد!» ابو اُحیحہ گفت: «اکنون دانستم که مرا جانشینی می باشد،» و از دل بستگی «ابو لهب» به پرستش «عزی» به شگفت آمد.^۸

الأصنام فقط این واقعه را نقل میکند و درباره نام این فرد حرفی نمیزند و البته در الأصنام نیز عموی پیامبر با نام ابولهب خوانده میشود و اثری از عبد العزی به عنوان نام این فرد در الأصنام نیست. جدای از واقعه فوق اما برخی هم نام و هم کنیه او را ابو لهب میدانند. بنابراین در اسم این فرد اختلاف است و به نظر ما بسیار به واقعیت نزدیک است که اگر نام او هم عبد العزی باشد، به خاطر ماجرای فوق نام او را این چنین گذاشته باشند.

درباره مورد فوق یک نفر در میان شیعیان [کسی را جز او ندیدیم که این چنین حرفی بزند] به نام آیت الله مرتضی عاملی [در کتاب الصحیح من سیره النبی الأعظم (ص) جلد ۱ صفحه ۶۵] عقیده داشته اند که ایمان عبد المطلب تدریجی بوده است و او ابتدا این نام را بر فرزندش گذاشته چون مشرک بوده است و بعدها موحد میشود. البته به نظر می آید آیت الله عاملی صرف توجیه نام عبد العزی این کار را کرده باشند. باید این نکته را متذکر شویم که همانند عبد العزی فرزند قصی، درباره ابولهب نیز هیچ منبع و سندی نیست که نشان دهد عبد المطلب این نام را بر او گذاشته و یا از بچگی به این نام خوانده میشود است؛ به همین دلیل آیت الله عاملی فقط به دلیل این که بنا به قولی نام او عبد العزی بوده است این فرض را تصور کرده است که همان طور که بیان کردیم به آن اشکال وارد است چرا که بر مبنای دلیل محکم تاریخی استوار نیست و در این زمینه کسی چون عبد المطلب که پدرش موحد بوده است و خود او نیز موحد است آیا میتواند ایمانش تدریجی باشد؟ در حالیکه در زمان او نیز یکتا پرستان بوده اند من جمله پدر خودش. این ایراداتی را که بیان کردیم به علاوه این که حرف آیت الله عاملی در اقلیت قرار دارد، به اعتبار قول ایشان خدشه جدی وارد میکند. به عبارتی آیت الله عاملی آمده اند و به قول برخی درباره نام ابولهب [برخلاف قولهای دیگر] استناد کرده و بعد از آن فرض را هم بر این گذاشتند که عبد المطلب این نام را برای او انتخاب کرده است [در حالیکه هیچ سندی بر این کار نیست]؛ این گفته به شدت ضعیف و محل ابهام است. البته که بازهم ربطی به موحد بودن ندارد از این جهت که فردی که موحد شود به خواست خداوند از نجاست بیرون آمده و پاک و طاهر میشود. آیت الله عاملی در پاورقی کتاب میگویند که این اختلاف نیست بلکه تمام اجداد پیامبر موحد بوده اند و سپس ایمان عبد المطلب را تدریجی ذکر میکنند. در حقیقت خود آیت الله عاملی هم بیان میکنند که به هیچ وجه این مبحث، تناقضی با اجماع دیگر علمای شیعه ندارد.

تکلمه:

حال که دلایل را خواندید، ممکن است بگویید آیا روایتهای دیگری نیز دال بر موحد بودن اجداد پیامبر است؟ در پاسخ باید بگوییم که روایتی موثق و معتبر از امام علی (علیه السلام) دال بر این موضوع است که ما تابحال ندیده ایم در این بحث موحد بودن کسی از آن استفاده کند. متن آن چنین است:

روی شیخ الاسلام أبو إسحاق إبراهيم بن سعد الدین ابن الحمویہ (المترجم ص ۱۲۳) یاسناده فی فراید السمطین فی السمط الأول فی الباب الثامن والخمسين عن التابعی الکبیر سلیم بن قیس الہلالی قال:

... و إن ابن عمی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) قال: وانی أهل بیتی کنا نورا یسعی بین یدی الله تعالی قبل أن یخلق الله عز وجل آدم (علیه السلام) بأربعة عشر ألف سنة، فلما خلق الله تعالی آدم (علیه السلام) وضع ذلك النور فی صلبه وأهبطه إلى الأرض، ثم حملة فی السفینة فی صلب نوح (علیه السلام)، ثم قذف

به فی النار فی صلب ابراهیم (علیه السلام)، ثم لم یزل الله عز وجل ینقلنا فی الأصباب الکریمه إلی الأرحام الطاهره من الآباء والأمهات لم یلق منهم علی سفاح قط.

فقال أهل السابقه والقدمه وأهل بدر وأهل أحد: نعم قد سمعنا من رسول الله (صلی الله علیه وسلم)؟

ترجمه:

شیخ الاسلام ابواسحاق، ابراهیم بن سعد الدین ابن حمویه به اسنادش در فراید السمطین سمط اول باب پنجاه و هشتم از تابعی بزرگ، سلیم بن قیس هلالی [از قدیمی ترین علمای شیعه] روایت کرده که گفت: ... [امام علی (علیه السلام) گفت] همانا پسر عمویم رسول خدا فرمود: بدرستی که من و خاندانم چهارده هزار سال پیش از آنکه خدای متعال آدم را بیافریند، نوری نمایان در پیشگاه عظمت خدای تعالی بودیم. پس از آفرینش آدم این نور را در صلب او نهاد و او را به زمین فرود آورد. سپس نور ما به صلب نوح منتقل شد و در کشتی نشست. بعد به صلب ابراهیم انتقال یافت و در آتش افکنده شد. آنگاه پیوسته خدای توانا ما را از اصلاب گرامی به ارحام پاکیزه منتقل فرمود و این انتقال از پدران و مادران به کیفیتی بود که همگی از هر ناپاکی و پلیدی به دور و منزه بودند.

[پس از این سخنان] آنان که بر دیگران سبقت و پیشی داشتند و بدر و احد را درک کرده بودند، گفتند: آری، ما این سخنان را از رسول خدا شنیده ایم

روایت فوق مورد وثوق شیعه بوده است و همان طور که خواندید امام علی (ع) صراحتاً اجداد چهارده معصوم (علیهم السلام) را کاملاً پاکیزه و منزه میخواند و این جز بر مؤمنین اطلاق نمیگردد؛ حتی این گونه صفات بر تمام مسلمانان هم خوانده نمیشود. اما درباره برخی از اهل تسنن و الهابی ها در مورد اینکه بخواهند کل کتاب فراید السمطین را از اعتبار بیندازند، این دو لینک اعتبار این کتاب و نویسنده آنرا اثبات میکند:

smyazdani.com/articles/image-articles/2901.html

www.vahabiat.porsemani.ir/content/%D8%A8%DB%8C%D9%88%DA%AF%D8%B1%D8%A7%D9%81%DB%8C-%D9%88-%D8%B4%D8%A8%D9%87%D8%A7%D8%AA-%D9%BE%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%85%D9%88%D9%86-%D8%AC%D9%88%DB%8C%D9%86%DB%8C

جالب است بدانید نویسنده کتاب فراید السمطین از علمای اهل تسنن بوده است، البته برخی سعی دارند او را شیعه جلوه دهند اما دلیل محکمی بر این ادعا ندارند.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

عبدالله سید محمد ناطقی

منابع

قرآن کریم

علامه حسن بن یوسف حلّی، نهج الحقّ و كشف الصدق، مترجم: علیرضا کهنسال، چاپ اول، انتشارات تاسوعا.

شیخ طوسی، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، چاپ دوم، انتشارات دارالأضواء.

علامه الشیخ عبد الحسین الأملینی النجفی، الغدیر، جلد اول. به نقل از کتابخانه مدرسه فقاہت:

lib.eshia.ir/15083

ابو المنذر هشام بن محمد الکلّبی، الأصنام (بتهای عرب)، مترجم: سید محمد رضا جلالی نائینی، چاپ دوم، انتشارات نشر نو.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی (و دیگر نویسندگان)، تفسیر نمونه، چاپ اول، انتشارات دارالکتب الاسلامیه.

دکتر ابراهیم انیس و دیگران، فرهنگ المعجم الوسیط، مترجم: محمد بندر ریگی، چاپ دوم، انتشارات اسلامی.

محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، جلد دوم، چاپ محمد سید کیلانی، انتشارات دار المعرفه.